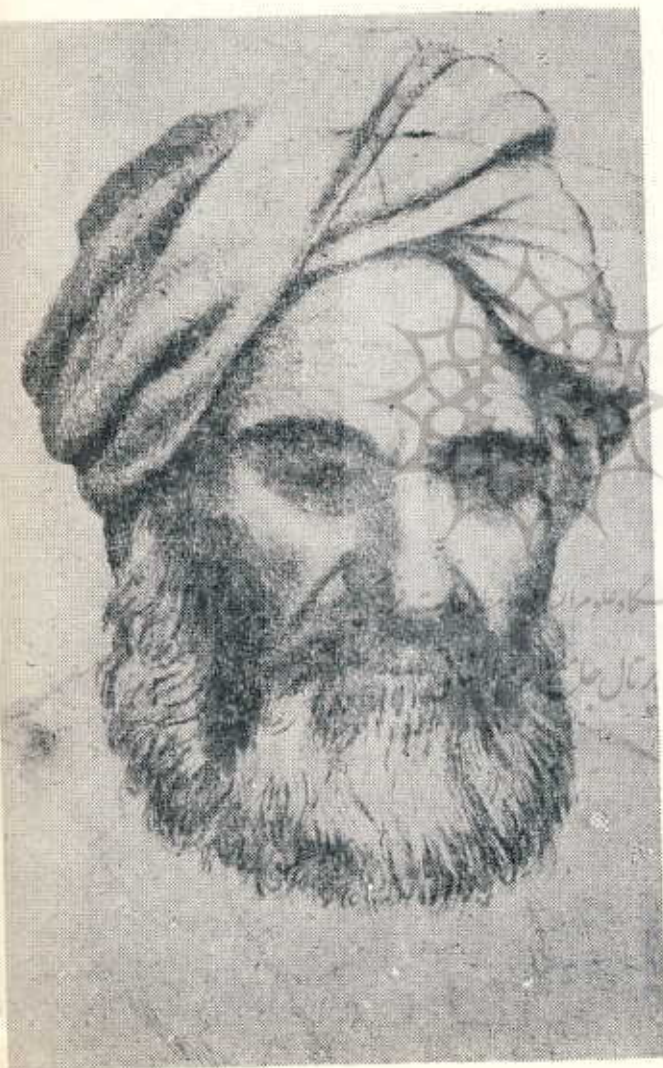


ابوریحان بیرونی ، دانشمندی ژرف نگر

ذبیح الله صفا



شیراز
پرو
کتابخانه

سخن گفتنی درباره آراء و افکار ابوریحان بیرونی ،
بهدتی کوتاه ، امری بسیار دشوار است . تمام عمر طولانی
این استاد بزرگ در تأمل برای حل مشکلات علوم و رسیدن
به حقایق امور گذشته ، و نتایج تفکرات او در آثار متعددی
عکس شده است ، و از بیرونی شرح همه آنها خود نیازمند
بانی دراز است . پس در اینجا به ذکر خلاصه‌ای از آراء و
فکرات سخن می‌گوییم و بحث طولانی‌تر را برای وقتی وسیع‌تر
بگذاریم .

بهترین نکته‌ای که درباره این متفکر عالیقدر قابل
ذکر است آزادی اوست در تحقیقات وسیع که غالباً به مقایسه
بین ادیان و مذاهب می‌کشد . وی از لحاظ اعتقادات مذهبی
بچار هیچگونه تعصب نیست ولی این آزادی در مسائل دینی
و مذهبی را نمی‌توان دلیل عدم اعتقاد دینش شمرد چه در
بسیاری از آثار او نشانه کمال اعتقادش به اسلام و به پیغامبر
تمام و خاندان او آشکار است ، از آنجمله در رساله « فیهست »
همین اعتقاد را سخاوتاً و بی‌شائبه مشاهده نمود حتی در بعضی
آثارش تمایل وی را به تشیع و حقانیت آل رسول به عنوان
« الیه الیهی و الحق » ملاحظه کرد .

وی هر جا به ذکر شیعه و بزرگان و ائمه این مذهب
می‌رسد با احترام از آنان یاد می‌کند و مخصوصاً از رفتار سخنی
که نسبت به حسین بن علی و خاندان رسالت شد بسیار آندوهگین
است ، و می‌گوید که این اعمال را در میان هیچیک از اقوام
با اثر برترین مردم هم نکرده‌اند ؛ از ابراهیم بن الاشرع به عنوان
« ناصر آل رسول الله » یاد می‌کند ، یکجا حسین بن علی را
بنام ، « علیه السلام » که عادت شیعه است ذکر می‌نماید
در صورتی که خلفای بنی امیه و بنی عباس را حتی با عنوان
« ابر المؤمنین » هم یاد نمی‌کند و در همان حال نام زید بن علی
بن حسین را با عنوان « امام » در کتاب خود می‌آورد .

این اشارات نشان‌دهنده اعتقاد یا تمایل او به تشیع است
لیکن گمان نمی‌رود که چنین نظاهر روشی را در دستگاه
نرتیوان کرده باشد ، و شاید به همین علت باشد که آلدومیلی
می‌گوید وی در جوانی شیعه و در پایان حیات سنی بود ؛ و برای
من تصور چنین تغییر رای ، بدن آسانی که دانشمند ایتالیایی
بداشته ، دشوار است .

در رساله « فیهست » که برای معرفی آثار محمد بن
زکریای رازی نوشت ، چهره علمی ابوریحان و همچنین چهره
اعتقادی او را به خوبی می‌توان شناخت ، وی که رساله مذکور
را از باب ارادت به رازی نوشت ، با آنکه می‌دانیم روش او
در علوم طبیعی و فیزیکی مسلماً تحت تأثیر روش تجربی رازی
است ، ازین ابا نداشت که در همان رساله صراحتاً مخالفت

خوش را با عقاید و آراء محمد بن زکریای رازی در نفی
نبوت و توجه خاص به اعتقادات مانی اظهار دارد ، می‌دانیم
که محمد بن زکریا به چند علت ، و از آن جمله به سبب مخالفت
با نبوت و به علت توجه خاص به اعتقادات فلسفی ایران دوره
ساسانی مانند اعتقاد به قدماء حسسه ، و نیز به علت تعلق خاص
به روش مانی و مانوی به سبب مخالفتی که با شیوه ارسطو
و متائین در بسیاری از مسائل داشت ، مورد بغض حکمای بعد
از خود و علی‌الخصوص متکلمین اسلامی بود تا به جایی که نسبت
به او از بدزبانی و دشنام خودداری نداشتند . قدر چنین مرد
بزرگی را از میان متفکران اسلامی ایران هیچکس جز
ابوریحان نشاخت و او در میان سخنگویان و تعصبی‌های زمان
خود جرأت کرد که به شرح حال وی و ذکر آثارش توجه نماید
و رساله‌ای از رسالات خود را بدو اختصاص دهد ، اما این امر
مانع از آن نبود که اعتقادات شخصی و دینی خود را در برابر
نفوذ آن متفکر بزرگ استوار و پایرجا بدارد . وی در همان
حال که به رازی با دیده اعتبار و احترام می‌نگرد از عدم اعتبار
او به ادیان و بدگویی و احمال و اعتراض او نسبت بدانها
دلگیر و رنجیده خاطر است و با این حال چون در کتاب
رازی به نام « العلم الالهی » دیده بود که وی اشاره به مکتب مانی
و خصوصاً « سفر الاسرار » دارد به اندیشه آن افتاد که از
دوستان خود در شهرهای مختلف نشان آن آثار را بگیرد ،
و چهل سال درین شوق روزگار بگذراند تا سرانجام قسمتی
از بهترین آنها را بیابد و بخواند و چون آنها را « ناروا
و هذیان بحث » یافت از کتاب سفر الاسرار اختصاری ترتیب
داد تا هر کسی که مانند او گرفتار این وسوسه گردیده باشد
آن را بخواند و ازین گزند روحانی رهایی یابد .

بعید نیست که قسمتی از حملات ابوریحان به « رازی »
و به اعتقادات مانی و مخصوصاً به « سفر الاسرار » عملی از قبیل
« تقیّه » باشد زیرا ابوریحان رساله فیهست را به هنگامی
می‌نوشت که آزادی اعتقادات مذهبی در ظلمت تعصب دینی
دچار تزلزل شده بود ، و اگر حکیم و فیلسوفی که اعتقادات
مذهبی او در دیده متعصبان جامعه آن روزگار اصولاً مشکوک
به نظر می‌آمد ، به تهمت الحاد و زندقه هم گرفتار می‌شد ،
سر نوشتی وخیم می‌داشت و ابوریحان که از چنین حالی آگاه
بود ، طبعاً راه تبری نسبت به آنگونه عقاید خاصه مقالات
زنداقه یعنی بیروان مانی را ناپیموده نمی‌گذاشت .

* وی درباره مسائل کلامی و اعتقادی که گاه در آثارش
به پیش می‌آید شباهت تام به فیلسوفی بی‌طرفی دارد که مطالب
را با آزادمشی خاص مورد بحث و مطالعه قرار دهد . بحث
بسیار عالی و محققانه‌ای که استاد در کتاب مالفیند راجع به

اعتقاد هندوان درباره موجودات عقلی وحی پیش گرفته است علاوه بر آنکه ما را به وسعت اطلاعات این دانشمند ژرف بین راهبری می کند آزادی او را در این گونه مطالب هم نشان می دهد. او هنگامی که از کیفیت اعتقاد یونانیان به از باب انواع و به قول خود «الیه» سخن می گوید، و در اینکه نظر دسته های مختلف از حکمایان در این باره چه بوده است بحث می کند، دنباله سخن را به وحدت وجود در نظر صوفیه می کشاند و آنگاه به بحث در معنی رب و اله در کتب دینی عبرانی و سریانی و معادل بودن آن با معنی «الله» در عربی متوجه می شود، سپس به بحث درباره آقائیم در نزد نصاری و نیز اعتقادات مانوییه درباره مبادی وجود و نظایر این مسائل می پردازد، و در همه این مباحث چنان به آزادی وارد می شود که گویی با همه همراه و هم بعناست، هیچیک را بردگری رجحان نمی دهد و نسبت به هیچیک از آنها زبان به بدگویی نمی گشاید.

ابوریحان در بسیاری از موارد مایلیند به مقایسه عقاید هندوان با عمل دیگر مانند پیود و نصاری و مسلمین و مانوییه و نظایر آنها می پردازد، یعنی در حقیقت او یکی از قدیمترین علمانی است که مباحثی از مقایسه ادیان را پیش کشیده است و مسلم است که یکی از انگیزه های او در تألیف الانارالباقیه هم مقایسه ای از همین قبیل منتهی در رسوم و آداب و تواریخ و تقاویم بوده است.

* پیش کشیدن اینگونه مباحث مقایسه ای تا پیشگام وسعت اطلاعات ابوریحان در مسائل گوناگون، مربوط به عمل و تمدنهای مختلف است. فرقی ابوریحان درین مورد با دیگر دانشمندان اسلامی در آنست که او برای آشنایی یا افکارتی که در تمدنهای مختلف جاری بود از خبر و نقل به واسطه خودداری کرد و سعی نمود که با فرا گرفتن زبانهای مورد حاجت از مآخذ اصلی بی واسطه استفاده کند. به همین سبب او سریانی و عبری و عبری و سانسکریت را فرا گرفته بود و از زبان یونانی مختصر بهره ای داشت، و اطلاعاتش راجع به ریشه بسیاری از کلمات و اسامی و اصطلاحات ایرانی کم نبود و زبان سغدی را می ساخت و طبعاً زبان مادری و محلی خود خوارزمی را می دانست و پارسی هم یکی از دو زبان علمی او بود. وقتی که بحث درباره عقاید قدماء یونانیان و نظریه های ستونهای هفتگانه حکمت یونان پیش از دوره بلوغ فلسفه در آن سرزمین، سپس مطالعه در موضوع الوهیت و «الیه» (از باب انواع) و تأویل و توجیه عقاید حکمای یونانی را درین مورد به پیش می کشد، درست مثل آنست که آثار و نظریه های آنان را پیش چشم داشته و مستقیماً از آنها استفاده می نموده و به گونه مفاد

آنان واقف بوده است.

* فرقی او در تحقیق مطالب با بیشتر دانشمندان اسلامی در آنست که طریقه استقراء و استنتاج را در کار خود اتخاذ کرده است. وقتی که بحث های او ونیس کیفیت وصول او را به نتایج آن بختی مطالعه می کنیم درست مانند آنست که بایکی از محققان عالی مقام معاصر خود روبرو هستیم. در شیوه کار او آنکه حکومت قطعی دارد عقل است اما نه عقل مجرد بلکه عقلی که دلائل خود را از عوامل واقعی تجربه یا تحقیقات علمی به دست می آورد. وی هرگاه در مباحث تاریخی به مسائلی برخورد که حاجت به تأمل و تحقیق دارد، آنچه را که خود بعد از تحقیق به دست می آورد و قبول دارد، نقل می نماید و «اصلاح الفاسد و ابطال الباطل و تحقیق الحق» را بنیاد کار خود قرار می دهد و برای دست یافتن بر چنین حقیقتی محل آرزوی او در مسائل است به چنان بختیای طولانی و دشواری تن در می دهد و از چنان وسائل گوناگونی استفاده می کند که در مورد تعیین مدت حکومت سلسله اشکانی و شماره پادشاهان آن ملاحظه می کنیم؛ و این تنها مورد از آثار او نیست که بتوان در چنین مبحثی برای نمونه ذکر کرد و در همان کتاب الانارالباقیه موارد متعدد دیگری را ملاحظه می کنیم که از کمال استقصاء او در تحقیق مطالب برای راهجویی به حقیقت حکایت می کند. میزان دقت ابوریحان در تلفیق مسائل که در پیش دارد گاهی او را به تردید و دودلی می کشاند و بر آن می دارد که تردید خود وعدم استیقان خویش را در آن مسائل بخواننده گوشزد کند.

* در مورد حقایق علمی و فیزیکی نیز نظیر همین استقصاء، را از ابوریحان ملاحظه می کنیم و برای مثال، علاوه بر سوالات و بحثهایی که او با ابوعلی سینا در رد نظریات فیزیکی مشائیین داشت، یک بحث دلپذیر او را در الانارالباقیه می توان به شاهد آورد؛ و آن تحقیق و اظهار نظری است که او درباره حرارت خورشید و کیفیت وصول آن به زمین و حرکت شعاع (نور خورشید) دارد و اینکه آیا حرکت با «زمان» همراه است یا نه و با اینکه این حرکت در «زمان سریع» انجام می شود، و نیز اینکه نور سریعتر از حرکت صوتست و می توان با قیاس این حرکت زمان آنها را هم دریافت، و این همان نظریه معروفی است که چند قرن بعد به وسیله گالیله اثبات شد و نظیر آنرا در آثار ابن هیثم (۳۵۵ - ۴۳۰ هـ) که در نزد علمای لاتینی زبان به سبب نامش الحسن به Alhazan معروفست می یابیم.

* درباره زمین شناسی نظریه های او را در چند کتابش مانند مائلیند و الجواهر و تجدد نهایات الاسماکن و حتی

انارالباقیه می توان ملاحظه کرد. از آنجمله بحث متصل
 آبار جالی که در الانارالباقیه دارد درباره کیفیت جریان
 جنبهها و رودها و افزایش و نقصان آب آنها در فصول
 مختلف، و ذکر دلیل حرکت آب به طرف مرکز (یعنی روه یاسن)
 موضوع «قصوران العیون و صعود المیاء الی فوق» و
 ابیهای فوران کننده (آرتزین) و امکان بردن آب به جای
 برقع مانند منارهها و قلاع در صورتی که منبع آنها در چند
 هزار ذرع بر بالای کوهها قرار داشته باشد، و امثال این مطالب
 که از دقت نظر عجیب او حکایت می کند. در عالمی هم
 بنی طولانی دارد درباره اینکه چگونه بعضی از اراضی یا
 سائک از رسوب رودها و سیلابها تشکیل یافته است در حالی
 که خود روزی دریا بود و نظیر همین بحث را در تجدید
 نیابت الامکان دنبال نموده و گفته است: «این بیابان
 ترستان که می بینیم نخست دریا بوده و سپس پر شده است
 و نماندهای آن هنگام کندن چاهها و حوضها آشکار می شود،
 چه در آن چینه های از خاک و ریگ و قلوه سنگ دیده می شود،
 و نیز باره های سفال و شیشه و استخوان به دست می آید که ممکن
 نیست کسی آنها را به عهد در زیر خاک پنهان کرده باشد،
 همچنین سنگیایی بیرون می آید که چون آنها را بشکنند
 در آنها حلزونیها و چیزهایی که گوش ماهی نامیده می شود
 به نظر می رسد یا بر حال خود باقی است یا آنکه پوشیده
 و از میان رفته و جای خالی آنها به شکل اصلی دیده می شود
 و از اینگونه چیزها در باب الابواب بر کرانه دریای خزر نیز
 هست. البته برای تبدیل دریا به خشکی وقت معین و تاریخی
 به یاد کسی نیست و تواند بود که در آن هنگام که
 باده العرب دریا بوده است جایگاه اعراب بر کوههای این
 بوده باشد و چنین سنگی را که میان آن گوش ماهی
 در بیابان شنی میان جرجان و خوارزم نیز می بینیم،
 این بیابان در گذشته همچون دریاچه ای بوده است، چسب
 کدرگاه جیحون یعنی نهر بلخ بر آن بوده و از کنار شهری
 به نام بلخان می گذشته . . . و شهرها و روستاهایی را که در آن
 بوده تا برسد به بلخان، آباد می داشته و میان جرجان و سرزمین
 روم خزر به دریا می ریخته است . . . این بحث را ابوریحان
 داده می دهد و نظر او آنست که بر اثر تغییر مسیر رودخانهها،
 دریاچهها یا آبگیرها تبدیل به زمین خشک می شوند و در آنها
 آثار موجودات دریائی و فسیلها باقی می ماند، و نظایر
 عددی برای این اتفاق در سرزمینهای دیگر می دهد و این
 بحثهای عالی جغرافیائی و وسعت اطلاعات علمی استاد را
 این باره روشن می دارد .

به آن باز می خوریم اطلاع اوست از اقدام داریوش بزرگ
 به حفر آبراهه (کانال) میان دریای سرخ (بحرا حمر) و دریای
 سفید (بحر ابيض، مدیترانه). هنگامی که تنگه سوئر حفر
 می شد کتیبه ای از داریوش یافتند دارای ۸۰ کلمه که بر آن
 چنین نوشته است :

«داریوش شاه می گوید عن یاری ام وبه دستبازی باریسان
 مصر را فتح کردم، فرمودم که از رودخانه نیل که در مصر
 روانست به سوی دریائی که از یارس بدانجا می روند این آبراهه
 را بکنند. این آبراهه گنده شد چنانکه عن فرموده بودم
 و کشتیها روانه شدند از مصر، از درون این آبراهه، به یارس،
 چنانکه اراده من بود.»

ابوریحان محقق در کتاب تحدید نیایات الاماکن این
 خبر را به ما می دهد، اما نه به آن کمال که داریوش خود گفته
 بود. وی می گوید: «و آنگاه که سرزمین مصر دریا بود،
 پادشاهان ایران هنگام چیره شدن بر مصر اندیشه آن کردند
 که از قلمر به آن گذرگاهی بکنند و زیانه میان دو دریا را از میان
 بردارند تا چنان شود که کشتی بتواند از دریای محیط در باختر
 به آن بیاید و از آنجا به خاور رود، و این همه برای نیکخواهی
 و مصلحت عامه بود. نخستین کسی که به این کار برخاست
 ساستر اطلس پادشاه مصر بود و سپس داریوش و البته
 «استاد رئیس» از تاریخ پادشاهان هخامنشی به نحوی که در
 الانارالباقیه می بینیم خبر و از آن سلسله فیرستهایی در دست
 داشت .

♦ در اینجا بی مناسبت نیست که بعضی از ابتکاران ابوریحان
 را در علوم مختلف طبیعی که مورد توجه محققان غرب قرار
 گرفته است بیان کنیم. از جمله آنهاست یک سلسله تحقیقات
 مختلف که به وسیله «آپلپارد ویدمن» انجام گرفته و همراه
 آنها ترجمه قسمتیای مفصلی از آثار بیرونی نقل شده است.
 قسمتی از این تحقیقات راجع است به تعیین وزنیای مخصوص
 اجسام، ابعاد زمین، آلتی که حرکات آفتاب و ماه را تعیین
 می کند، کیفیت ساختمان اسطرلاب، روش استخراج نمک
 از آب دریا و غیره . - فن لیسن نیز فیرستی از مسائل علمی
 را که ابوریحان بیرونی آنها را در کتاب الانارالباقیه مورد
 بحث قرار داده است ذکر کرده . - و کلمان موله هم متنی
 همراه با ترجمه فرانسه (در مقاله خود راجع به طریقه توزین
 اجسام و تعیین وزن مخصوص آنها به وسیله ابوریحان بیرونی)
 در ژورنال آزبانتیک سال ۱۸۵۸ طبع کرده است .

♦ اکنون می پردازیم به مطالعه درباره روشی که ابوریحان
 برای تعیین وزن مخصوص اجسام داشت و بعدها عبدالرحمن
 منصور خازنی هم نظیر آن را به کار برد. این دو استاد در این

♦ از مطالب قابل توجهی که در دنبال این بحث ابوریحان

در ژورنال آزبانتیک سال ۱۸۵۸ طبع کرده است .

راه بهترین نتایج تحقیقات فیزیکی علای ایرانی را در علم فیزیک تجربی به دست آوردند. ابوریحان وزنیهای مخصوص را به وسیله آلت مخروطی که درست کرده بود پیدا می کرد و این قدیم ترین آلتی است که به این منظور ابداع گردیده بود. راه عمل او چنین بود که نخست جسمی را که به منظور تعیین وزن مخصوص انتخاب می نمود به دقت وزن می کرد سپس آن را در آلت مخروطی که بر آب بود می نهاد. در این هنگام مقدار آب هم حجم آن جسم ازسوراخی که در ظرف تعبیه شده بود خارج می گردید و استاد آن مقدار آب را وزن می نمود و از تناسب وزن جسم مطلوب و همان حجم آب وزن مخصوص آن جسم به دست می آمد. دقت روش ابوریحان و شایستگی او را به عنوان یک دانشمند تجربه کار باید از این نکته دریافت که او می دانست تفاوت بین وزن آب گرم و سرد 1677 ر. است. و وزنیهای مخصوصی که ابوریحان بدین شیوه به دست می آورده چندان دقیق است که هنوز تفاوت بزرگی میان آنها و آنچه امروزه مداولت نمی توان یافت. مثلاً وزن مخصوص طلا نزد او و معاصران ما هر دو $19/26$ است و وزن مخصوص جیوه $13/09$ و وزن مخصوص مس در نزد ابوریحان $8/83$ و نزد معاصرین ما $8/80$ و وزن مخصوص آهن در نزد ابوریحان $7/74$ و نزد معاصران $7/79$ و غیره و غیره.

* از جمله خدمات بزرگ ابوریحان تدوین اصول و ضوابطی است که در قرن ترسیم نقشه های جغرافیایی و **Cartographie** از راه ابتکار شخصی به وجود آورده و از آن راه توانسته است نقشه کره ارض را بر روی سطح مستوی با سه قاعده ترسیم نماید و این عمل را تطیح بنامد، و باز با همین قواعد و با رسم نصف النهارات و دوائر عرضی زمین نقاط واقعی و فواصل شهرها و طول و عرض آنها را بر روی نقشه تعیین کند و حدود و نواحی ممالک را معین و با الوان مختلف مشخص نماید.

* از جمله مطالب قابل توجه در سخنان ابوریحان حدسی است که او به پیروی از منجمان پیش از بطلیموس القلودی صاحب کتاب المجسطی، نسبت به حرکت زمین به دور خود (حرکت وضعی) داشته و ابطال چنین فرضی را دشواری دانسته است. اینکه بعضی از محققان معاصر، هر یکی به نقل از دیگری، ابوریحان را مبتکر این فکر دانسته اند باطل است. او خود در کتاب استیعاب هنگام بحث درباره انواع اسطرلاب ها که منجمان پیش از وی ساخته بودند می گوید: «از ابوسعید سگری اسطرلابی دیدم که آنرا «زورقی» نامیده بود... و بنیاد عمل وضعت او در ساختن این اسطرلاب بر عقیده مردمی بود که حرکت عریبه را از زمین می دانند نه از فلک، و این

شیهای است که تحلیل آن دشوار و ابطال آن با صعوبت همراه است...»

* از جمله مطالب گفتمنی دیگر درباره ابوریحان توجیهی است که او به قوه جاذبه پیدا کرده بود و در اعتراضاتی که بر جوابی ابوعلی سینا به سؤالات هشتگانه خود دارد (اعتراض برجواب دو) به این موضوع اشاره مبهمی کرده و معتقد است که همه چیز میل به مرکز دارند، و آن را «مسابقت به سمت مرکز» می نامد.

* از نکات قابل ذکر درباره ابوریحان، که غالباً از آن غفلت می ورزند، ارزش مقام اوست در فلسفه و حکمت، وی دقت و اصابت نظر خود را بیشتر مدیون مطالعات فلسفی خویش است، اما او در فلسفه پیرو روش متعارف عهد خویش یعنی آن روش که به وسیله یعقوب بن اسحاق الکندی و فارابی و نظایر آنان تحکیم و تدوین شده بود، نیست بلکه به عقاید خاص و روش جداگانه و شکوک و ایرادات خود بر ارسطو ممتاز است. وی در حقیقت منتقدی است که مطالعات فلسفی او به وی فرصت حکومت در عقاید مختلف و مقایسه آنها با یکدیگر و رد و قبول هر یک و امثال این فعالیت های منطقی را می دهد. از مناقشاتی که او با ابوعلی سینا دارد و از ایراداتی که بر پاسخهای او وارد آورده است به خوبی برمی آید که وی آثار حکمای یونانی را از ارسطو تا یحیی النحوی دیده بود؛ و باز از مطالعه در برخی از قسمت های مالمی که به مقایسه ادیان و عقاید پرداخته همین مطلب روشن می شود و اصولاً طرح سؤالات او درباره عقاید ارسطو و رد پاسخهای ابوعلی سینا خود به تنهایی کافی است که ما را بر اطلاع او از حکمت ارسطو آگاه کند. علاوه بر این در رساله ای که به ذکر فهرست معدنی و کربابی رازی و آثار خود اختصاص داده شده ای از مطالعات خویش را در فلسفه بیان داشته است.

وی از آثار فلسفی هندوان نیز کتب اساسی را دیده و اطلاعات مکتوب خود را در فصول مختلفی از کتاب مالمی که آورده و همچنین به ترجمه بعضی از آنها به نازی مبادرت جست، بود، مانند «کتاب شامل» در باب موجودات محسوس و معقول. گذشته از همه اینها خود نیز در کلیات مسائل علمی تألیفاتی داشته است از قبیل «مقاله فی صفه اسباب السحونه الموجوده فی العالم و اختلاف فصول السنه» و «مقاله فی البحث عن الطریقه المعترفه بالمذكوره فی کتاب الآثار العلویه» و کتاب «فی تکمیل حکایات عبدالملک الطیب البستی فی مبدء العالم و انتیائه» و جز آنها.

ابوریحان در بعضی از آثار خود وارد مباحثی شده است

که عادت حکمای مدرسه‌ای آنها را درسیستم بدون فلسفی خود می آورده اند مثلاً قسمت نسیه طولانی از آغاز کتاب بیضاور او اختصاص به مباحثی از حکمت عملی (اخلاق) یافته است. در تجدید نیایات الاماکن دفاع جالبی از علوم عقلی و از منطقی نموده و سپس به مباحثی از حکمت طبیعی توجه کرده است که حتماً قابل اعتنا و اعتبار است و طرز عالی او را در طرح مسائل علمی و استنتاج از آنها نشان می دهد.

بدیعی است که « استاد » نظم عجیب فکری خود را بیشتر بدون عادت دادن مغز مشکر خویش به « علم تعلیمی » یعنی ریاضیات بود که طرز طرح مشکلات و تصور مجهولات و به کار بردن یک طریق منظم منطقی برای حل مشکلات و با این مجهولها را به مغز تلقین می کند و نفس را به نظم خاص در بحث‌های علمی معنادار می سازد.

ما این نظم و ترتیب ریاضی و طریقه طرح مسائل و بحثهای استدلالی منظم و استنتاجیای روشن را (به نسی یا به اثبات) در همه کارهای ابوریحان، و حتی در کارهای تاریخی او، به روشنی ملاحظه می کنیم.

پیش ازین درباره اشاره ابوریحان به مطالعه و مراجعه نمودن به کتابهای مانی یاد کرده ام. بنابر آنچه او خود در رساله لهرست می گوید از آثار مانی کتابهایی مساند فرقیانیا و سر الجابره و کتر الاحیاء و صبح الیقین و التاسیس و الانجیل و شابورگان و غیره را که همگی در قرن دوم و سوم هجری، ضمن ترجمه آثار قدیم ایرانی به عربی نقل شده بود، خواه و اختصاراتی از آنها ترتیب داد و اگر چه آنها را، به عنوان یک مسلمان مردود شمرده، ولی اشارات متعددی که در کتاب مالمهندو کتاب الانارالباقیه به عقاید مانی و با به اطلاعات مأخوذ از کتابهایش نموده نشان دهنده تأثیری است که استاد از آنها پذیرفته بود، و به هر حال چه از راه آثار مانی و چه از راه آثار ابوالعباس ایرانی شهری (که در الانارالباقیه و حتی در کتاب تجدید نیایات الاماکن اشاراتی بدو و سخنانش می کند) و چه از راه مطالعه آثار رازی مسلماً از حکمت ایرانی توشه‌ها اندوخته بود و این غیر از اطلاعات وسیعی است که او از اصول عقاید حکمای یونانی داشته و مخصوصاً در مواردی از مالمهندو بدان اشاره کرده، و نیز غیر از مطالعات دقیقی است که در آثار ارسطو داشته و در مقدمه تجدید نیایات الاماکن به دفاع از قسمتی از آنها و در سوالات از ابن سینا و اعتراضات بر او به رد بعضی آنها مبادرت نموده، و همچنین علاوه بر معلوماتی است که در اصول عقاید دینی و کلامی یهود و نصاری و صابئین اندوخته و با غیر از اطلاعات دقیقی است که از حکمت و عرفان و اصول عقاید هندوان کسب کرده بود.

با این توضیحات معلوم می شود که ابوریحان، همچنانکه پیش ازین گفته ام یک حکیم مدرسه‌ای نیست که کتب و آثار افلاطون و ارسطو و شارحانشان را خوانده و برای تعلیم و تألیف به کار برده باشد، بلکه محقق است که به دستنهای مختلف فکری از یونان تا هند توجه نموده و آنها را برای اطلاع از هر یک تحت مذاقته قرار داده و حتی گاه به مقایسه آنها با یکدیگر پرداخته است، بی آنکه مدافع آنها باشد. این عبارت از ابوریحان که در مقدمه مالمهندو آورده خوانند نیست که می گوید: « و لیس الكتاب کتاب حجاج و جدل حتی استعمال قیسه بایراد حجج الخصوم و مناقضه الزائغ منهم عن الحق، و انما هو کتاب حکایه فاورد کلام المهند علی وجه . . . »

و همین عبارت او نشانه بی طرفی وی در تحقیق اعتقادات اقوامی است که موضوع مطالعه او قرار می گیرند و گویی که او در این مورد تحت تأثیر روش دانشمند بزرگ ایرانی ابوالعباس ایرانی شهری است که از مبلغان حکمت ایران قدیم در اواخر قرن سوم هجری و استاد محمد بن زکریای رازی در آموختن حکمت ایرانی بوده است. ابوریحان بدین مرد با دیده اعتقاد می نگریست و از او چندبار نقل قول نموده و اقوال او را معتبر شمرده است. در مقدمه مالمهند می گوید که از صاحبان کتب مقالات کسی را نیافته است که قصد حکایت دور از شرحی نسبت با اعتقادات داشته باشد مگر ابوالعباس ایرانی شهری را.

به هر حال این مطلب درباره ابوریحان روشن است که او مطالعات وسیعی درباره نظریات حکما و اصول عقاید داشته و همه آنها را با بی طرفی مورد مطالعه و رد و اثبات قرار می داده است، و این غیر از شیوه حکمائی است که تنها به اطلاع از آثار ارسطو و یا حداکثر افلاطون و شارحانشان اکتفا می نموده و به شرح و توضیح و تفسیر آثار آنان بسنده می کرده اند.